

سلطه استعمار انگلیس بر مسلمانان سند و پنجاب تا شکل گیری پاکستان: علت‌ها و پیامدها

منصور طرفداری^۱

چکیده

یکی از پیامدهای سیطره انگلیسی‌ها بر شبه‌قاره هند، گذشته از خاتمه بخشیدن به امپراتوری گورکانی (۱۵۲۶ - ۱۸۵۸ م)، سلطه بر سند و پنجاب، به‌عنوان دو مرکز مهم استقرار مسلمانان شبه‌قاره بود. اهمیت فهم تحولات این دو منطقه که کشور پاکستان نیز بر بنیاد آن‌ها شکل گرفته، پرداختن به موضوع را ضروری می‌سازد. بر این اساس، کوشش شده با گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و نقد و بررسی آن‌ها، به پرسش‌های تحقیق درباره چگونگی سلطه استعمار انگلیس بر این مناطق و پیامدهای آن پاسخ داده شود. مطابق با یافته‌های تحقیق، انگلیسی‌ها با استفاده از مواردی چون: برقراری مناسبات تجاری و انعقاد معاهده‌های سیاسی، بهره‌گیری از اختلافات داخلی و سرانجام به کم‌کم نیروی نظامی، بر این دو منطقه مسلط شدند؛ همچنین، سند و پنجاب تحت سلطه استعمار، از یک سو، در پیوند با وهابیت حجاز، شاهد رشد جنبش‌های پاک‌دینی با هدف پیراستن اسلام هند از عناصر التقاطی بود و از دیگر سو، شاهد نوسازی و پیدایش جریان غرب‌گرا بود که از طریق تعامل با انگلیسی‌ها، کشور پاکستان را به وجود آورد.

^۱ استاد یار گروه ایران‌شناسی و تاریخ دانشگاه میبد (نویسنده مسؤول): tarafdari.mansour@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۱۹

واژگان کلیدی

استعمار انگلستان، شبه‌قاره هند، مسلمانان، سند، پنجاب، پاکستان.

مقدمه

امپراتوری مسلمان گورگانی هند که به‌گونه‌ای شگفت‌آور، یک‌چند توالی‌سته بود شبه‌قاره هند را با وجود تفاوت‌های قومی، مذهبی و نیز جغرافیای ناهمگونش، در قالب مناطقی چون: بنگال، دکن، شمال غرب و در نهایت، سند و پنجاب، متحد سازد،^۱ به‌دنبال مرگ اورنگ زیب (۱۷۰۷م) به‌تدریج رو به انحطاط نهاد. مت‌اثر از این شرایط، کمپانی انگلیسی هند شرقی که در سال ۱۶۹۹م جهت تجارت با شرق تأسیس شده بود، توانست با به پای ضعف حکومت مرکزی، با بهره‌گیری از اختلافات فزاینده منطقه‌ای، قومی و مذهبی، به‌سوی سلطه سیاسی و استقرار استعمار انگلیس بر شبه‌قاره هند تغییر جهت دهد. نتیجه این روند آنکه، انگلیسی‌ها در اواسط سده نوزدهم با سلطه بر سند، پنجاب و کشمیر، حاکمیت خود را بر تمام میراث امپراتوری مسلمانان در هند تکمیل کردند. در پیوند با مقوله استعمار و شبه‌قاره، پرداختن به بحث سلطه انگلیسی‌ها بر سند و پنجاب و تحولات پیرامون آن اهمیتی اجتناب‌ناپذیر دارد. درباره پیشینه تحقیق باید گفت، تنها زوایای محدودی از موضوع را می‌توان در خلال آثار محققانی چون آقای علی اصغر رجاء‌مله و مقاله ارزشمند ایشان با نام «تجزیه شبه‌قاره و پیامدهای آن» باز جست. بر این اساس، مقاله پیش رو می‌کوشد تا به کمک روش تحقیق تاریخی و گردآوری اطلاعات به‌شيوه کتابخانه‌ای و نقدو بررسی آن‌ها، با پاسخ دادن به پرسش‌های تحقیق در مورد چگونگی سلطه استعمار انگلیس بر سند و پنجاب و پیامدهای آن تا شکل‌گیری پاکستان، مسئله تحقیق را روشن سازد.

۲. چگونگی سلطه استعمار انگلیس بر سند و پنجاب

۲-۱. سند

عامل‌هایی چون: سابقه دیرینه آشنایی با اسلام، مهاجرت برخی از قبیل‌های عرب

^۱ در زمینه حوزه‌های جغرافیایی و تمدنی هند، رک: گروسه و دنیگر، ص ۱۳۷-۱۷۰.

مسلمان به سند، و در نهایت، چند سده حاکمیت مستقیم دولت‌های اسلامی، منطقه سند را به یکی از مرکزهای مهم استقرار مسلمانان شبه‌قاره مبدل ساخت. این منطقه در تداوم دوران تاریخی خود در عهد اکبرشاه (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م)، به امپراتوری گورکانی ملحق گردید و توسط نواب‌ها زیر نظر دهلی اداره شد. از جمله نواب‌های اخیر سند، سیف‌الله خان (۱۷۲۳ - ۱۷۳۰ م) بود که تلاش برای گسترش مذهب شیعه و ممنوع بودن استفاده از مسکرات، از جمله کارهای او به شمار می‌آید. در پی درگذشت این حاکم سخت‌گیر، نواب بعدی، یعنی همت‌دل خان (۱۷۳۰ - ۱۷۳۲ م) به مدت دو سال سند را اداره نمود.

در نهایت، نوبت به آخرین حکمران منصوب از جانب دهلی، یعنی صادق‌علی خان رسید که در زمان او آرام‌آرام ضعف حکومت مرکزی امپراتوری مغول بر وضعیت سند هم تأثیر گذاشت. نام‌برده، به موجب حکم محمدشاه گورکانی (۱۷۱۹ - ۱۷۴۸ م)، بخش وسیعی از اراضی سند را از طریق مقاطعه به فئودال‌های بزرگ واگذار کرد و پس از آن به قولی «ورود نواب یا حکام از طرف شاهان دهلی به سند، بند و سد شد» (خداداد خان: ۱۰۹). به دنبال این اتفاق، سند، چنان دچار بی‌نظمی و آشفتگی گردید که «این حال، ماسلف و ماخلف به وقوع نیامده بود». هم‌زمان با این شرایط، خیرت‌هاجم نادرشاه افشار به سند (۱۷۳۸ م) مزید بر علت شد و هراس زیادی بر دره سند حاکم گردید؛ با این همه، خوشبختانه از نادرگزندی به مردم منطقه نرسید و به قولی «رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذشت» (همان: ۱۱۱).

بعد از نادرشاه، فرم‌انده افغان، سپاه‌ش و بانی سلسله درانی افغانستان یعنی احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷ - ۱۷۷۳ م)، سند را تحت سلطه خود درآوردند. در همین دوران، انگلیسی‌ها با کسب اجازه از غلام‌شاه، والی افغان سند، چند تجارت‌خانه در مناطق مختلف آن تأسیس کردند. زمانشاه ابدالی (۱۷۹۳ - ۱۸۰۰ م)، سومین حکمران ابدالی که با توجه به تجربه دیگر مناطق هند به خوبی دریافته بود که تجارت و بازرگانی یکی از ابزارهای نفوذ انگلیسی‌ها نیز به شمار می‌آید، بنابراین به والی خود در سند دستور داد تا ضمن اخراج آنان، تأسیسات کمپانی در منطقه را هم ویران نماید (غبار: ۴۲۷).

برکناری و خلع زمانشاه و به دنبال آن آشوب‌های افغانستان به رؤسای بلوچ تالپور - که از ملاکان معتبر سند به حساب می‌آمدند - مجالی بخشید تا به زعامت میرفتحعلی خان (۱۷۸۳

۱. در زمینه چگونگی ورود اسلام به سند، رک: سید محمد معصوم بکری، تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی، به تصحیح عمر بن محمد داود پوته، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.

- ۱۸۰۲م) حکومت فتودالی گونه خود را به محوریت حیدرآباد سند تشکیل داده، از پرداخت خراج به افغانستان خودداری ورزند (Blood, p: 175). از گروه‌های دیگری که به‌ویژه بعد از ضعف امپراتوری مغول در سند موقعیت بالایی یافت، سادات و پیرها بودند که نفوذ معنوی شان، زمینه وابستگی امرای تالپور به آن‌ها را جهت تحکیم قدرت خود، فراهم آورد؛ بنابراین، امتیازهای گوناگونی چون: حق آموزش در مدارس سنتی، تصدی امور دیوانی و... را به آنان واگذار کردند (Baud and Rutten, p: 67).

مناسبات خان‌های بلوچ با انگلیسی‌ها بر اساس علایق تجاری آغاز شد؛ بدین سبب، دومین حاکم تالپور، یعنی میرغلامعلی خان (۱۸۰۲ - ۱۸۱۱ م)، از حکمران انگلیسی بمبئی درخواست گشایش باب مناسبات تجاری را نمود که البته پذیرش چنین درخواستی منوط به جبران خسارات واردآمده به شرکت گردید؛ باوجود این، طولی نکشید که انگلیسی‌ها با امیران سند در زمینه تجارت و تضمین امنیت تجار و بازرگانان انگلیسی و استقرار آن‌ها در سند و نیز امنیت راه‌ها، معاهده‌هایی را امضا کردند (Thornton, p: 585). در این میان، تهدیدهای ناپلئون (۱۸۰۴ - ۱۸۱۵ م) علیه هند مهم‌ترین مستعمره انگلیس و اهمیت موقعیت جغرافیایی سند به‌عنوان یکی از مسیرهای نفوذ به هند، در کنار تجارت، مناسبات سیاسی را نیز پراهمیت ساخت. بر این اساس، در سال ۱۸۰۸ م، نماینده انگلیس با میرغلامعلی خان تالپور در حیدرآباد، معاهده‌ای را امضا نمود که بر اساس آن دوطرف متعهد شدند که دوست و دشمن طرف مقابل را دوست و دشمن خود بدانند و در مواقع ضروری با نیروی نظامی به یاری یکدیگر بشتابند. در این راستا، و جهت افزایش دوستی بین دوطرف، یک کارگزار کمپانی هند شرقی در دربار حیدرآباد سند مستقر گردید (غبار، ص ۴۲۷).

گذشته از معاهده‌های تجاری و سیاسی که به‌سان تارهای عنکبوت، امرای سند را گرفتار خود کرد، دو عامل عمده دیگر نیز حکام تالپور را در مسیر سلطه انگلیسی‌ها قرار داد: یکی قدرت نوظهور سیک‌ها در پنجاب به رهبری رنجیت سینگ (Ranjit Singh) بود که بعد از فتح پنجاب، کرانه‌های شمال غربی افغانستان و کشمیر، به‌دنبال تسخیر سند در جنوب بود؛ انگلیسی‌ها که از گسترش بیش از اندازه قلمرو رنجیت سینگ ناراضی بودند، از یک سو محرمانه به او هشدار دادند تا کاری به سند نداشته باشد و از سوی دیگر از این نگرانی امیران سند، نهایت بهره را برای نفوذ هرچه بیشتر در آنجا بردند (komar sing, p: 175). عامل دیگر، ساختار سیاسی فتودالی گونه سند بود که طبقه‌ای از زمین‌داران برجسته در

رأس آن قرار داشتند که نه تنها از قدرت مرکزی تبعیت نمی‌کردند (Adeelkhan, pp: 121-128)، بلکه کشمکش‌های مداوم آن‌ها باعث روی آوردن به انگلیسی‌ها در برابر یکدیگر می‌شد. افزون بر آن، تجزیه قلمرو تالپورها به چهار حکومت کوچک بعد از مرگ میرمراذعلی خان (۱۸۲۸ - ۱۸۳۳م)، سومین حکمران تالپور و اختلافات شدید آن‌ها بیش از پیش پای انگلیسی‌ها را به سند باز کرد (komar sing, p: ۱۷۵).

سرانجام، انگلیسی‌ها بر اساس معاهده ۱۸۳۸م، گام مهم و اساسی خود را برداشتند و اجازه استقرار نماینده مختار خود را در سند پدید آوردند (IBid). در پی این اقدام، گروهی محافظ که تعداد آن را دولت انگلیس مشخص می‌نمود، در سند مستقر شد. سرانجام، بر اساس معاهده دیگر، اجازه استقرار پنج هزار نیروی خود در سند را به هزینه امیران این منطقه دریافت کردند. سرانجام گذشته از واگذاری قلعه و قصبه کراچی به انگلیسی‌ها، حق داوری در اختلافات میان امیران سند نیز در اختیار آن‌ها قرار گرفت (غبار: ۴۲۸).

در وفاداری امیران و فئودال‌های سند به انگلیسی‌ها، هیچ‌گاه خللی وارد نشد؛ حتی برخلاف رنجیت سینگ، طبق معاهده ۱۸۳۹م، اجازه عبور نظامیان بریتانیایی را در سراسر قلمرو خود به کابل صادر نمودند (komar sing, P:176). باین‌همه، انگلیسی‌ها به دنبال مرگ میر نورمحمد خان (۱۶۳۳ - ۱۸۴۰م) و جانشینی پسرش میر نصیر خان (۱۸۴۰ - ۱۸۴۳)، به دلیل گسترش نفوذ روس‌ها از شمال و موقعیت استراتژیک منطقه، نفوذ خود را در سند تشدید کردند. در سال ۱۸۴۳م، ناگهان دیدگاه انگلیسی‌ها که «دوستی با امیران سند و معاهدات خود را جاودانی و میراثی غیر قابل تغییر می‌دانستند» (غبار: ۴۲۸)، عوض شد. اکنون امیران سند مشتکی مستبد و عقب‌مانده بودند که جز چپاول مردم سند و ظلم به آن‌ها، کاری انجام نمی‌دادند. در نهایت، لرد ایلنبرو (Lord Ellenbrough) فرماندار انگلیسی هند که به احتمال نتوانست دردهای مردم سند را تحمل کند، به سرچارلز نیپیر (Sir Charles Neiper) دستور حمله به سند را صادر کرد (دولافوزا: ۳۱۰).

اینکه چرا انگلیسی‌ها ناگهان به فکر بیچارگی مردم سند افتادند، از چندسو قابل بررسی است: یکی اینکه آن‌ها با استفاده از مواردی چون معاهدات گوناگون، استقرار نماینده مقیم و نیروهای نظامی خود در حیدرآباد، در عمل مراحل سلطه و وابسته نمودن حکام سند را گام به گام اجرا کرده بودند. دیگری آنکه سیر کلی سلطه انگلیسی‌ها بر شبه‌قاره نشان می‌دهد که در سده هجدهم، بیشتر با سیاست دسیسه و توطئه‌چینی یا به قول خودشان دیپلماسی و

سپس تا اواسط سده نوزدهم، بر اساس نظام تحت‌الحمایگی حکام را وابسته خود می‌نمودند. در این زمان، با فراهم شدن ارتش قدرتمند کمپانی (گاردنر: ۲۳۳)، سیاست حاکمیت مستقیم بر مناطق شبه‌قاره را از طریق برچیدن دولت‌های تحت‌الحمایه اتخاذ کردند. از آنجایی که در این زمان انگلستان در تبوتاب اصلاحات مرتبط با لیبرالیسم بود، استبداد حکام محلی بهانه اصلی آن‌ها برای اجرای چنین سیاستی گردید. با این همه، سیاست حذف حکومت‌های محلی نظیر حکومت شیعی اود (۱۷۲۲ - ۱۸۵۶م) از عامل‌های اصلی وقوع شورش ۱۸۵۷م گردید که این به نوبه خود باعث توقف این سیاست گردید. در نتیجه، حکومت‌هایی چون نظام‌های حیدرآباد (۱۷۲۳ - ۱۹۴۸م) که آن‌ها هم متهم به استبداد شده بودند (همان: ۴۳۹)، جان سالم به در بردند.

در نهایت، انگلیسی‌ها بعد از شکست سنگین در افغانستان و تأثیرهای منفی آن در افکار عمومی، برای فروکش کردن اعتراضات و بالا بردن روحیه سربازان خود، به یک پیک پی‌روزی سهل و ساده نیاز داشتند و به این منظور، سند را انتخاب کردند.

این بهانه انگلیسی‌ها مبنی بر توطئه تالپورها و نزدیکی آن‌ها با دشمنان انگلیس صحت نداشت (Dodwel, P: 529). در واقع، تالپورها به انگلیسی‌ها اجازه دادند تا از قلمروشان جهت حمله به کابل استفاده کنند و از هیچ کوششی در پیاری به انگلیسی‌ها فروگذار نکردند. به قولی این اسفناک و غیرمنتظره بود که بعد از پایان جنگ افغانستان، سند بلافاصله ضمیمه حکومت هند بریتانیا شود و «هیچ مورخ منصفی نمی‌تواند الحاق یک کشور دوست را توجیه کند» (Dutt, p: 11).

البته انگلیسی‌ها بارها ثابت کرده بودند که حتی به دوستان خود رحم نمی‌کنند و از دید نویسنده‌ای مسلمان، «محیل و مزور» بودند و «دوستی و خصوصیت» ابداً نمی‌شناختند (فراهانی: ۶۸).

به هر حال، در سال ۱۸۴۳م، به دستور لرد ایلنبرو و توسط چارلز نیپیر، در دو جنگ کم-اهمیت «میانی و حیدرآباد»، کار الحاق سند به قلمرو هند بریتانیا به پایان آمد. نیپیر حکومت سند را با اختیارات سیاسی، مالی و نظامی برعهده گرفت و به دنبال آن، منطقه به چند بخش اداری و نظامی تقسیم گردید و مسئولیت هر بخش برعهده یک افسر انگلیسی قرار گرفت. اراضی سند، دارای سند مالکیت شد و مالیات‌ها نیز ساماندهی شدند و برای ایجاد امنیت، اداره پلیس در مناطق مختلف سند تأسیس گردید. عالی‌ترین مقام در سند کمیسر نامیده

می‌شد که زیر نظر حاکم بمبئی آنجا را اداره می‌کرد. البته بعد از فتح سند، مثل موارد مشابه ایلنبرو به اتهام اشغال خودسرانه سند به لندن فراخوانده شد؛ اما ظاهراً محقق‌ی با اسناد معتبر دریافته که اقدام او با «موافقت نخست‌وزیر انگلیس» صورت گرفته است (Dutt, P: 12).

با این همه، مردم سند بنا به دو دلیل عمده از امیران تالپور در برابر انگلیسی‌ها حمایت نکردند: یکی آنکه حکام تالپور به‌عنوان مؤثرترین قدرت حاکم در سند بنا به دلایلی چون ساختار شبه‌فئودالی آن نتوانستند در این منطقه نظم سیاسی و اداری کارآمدی را در قیاس با دوران امپراتوری گورکانی برقرار سازند؛ در نتیجه، با سپهر انگلیسی‌ها، مردم مناطق مختلف سند از مسائلی چون استبداد و خودسری، ناامنی و مالیات‌های نامنظم و بی‌حساب‌و‌کتاب خلاص شدند. نکته دیگر جذابیت یا کارآمدی مؤثر برخی رهاوردهای مصنوعات غربی در رفاه و آسودگی مردم بود که به تدریج توسط انگلیسی‌ها به سند آمد.

۲-۲. پنجاب

پنجاب - که مسلمانان بیش از نصف جمعیت آن را تشکیل می‌دادند - بعد از فروپاشی امپراتوری مغول جزء قلمرو دولت ابدالی افغانستان گردید. با این همه، در واپسین سال‌های سده هجدهم (۱۷۹۹م) و به دنبال ضعف حکومت ابدالی، تلاش‌های یک‌ها در پنجاب به رهبری رنجیت سینگ به بار نشست و حکومت سیک تأسیس گردید. آغاز آیین سیک به شخصی به نام نانک در نیمه دوم سده پانزدهم میلادی برمی‌گردد. اطلاعات پیرامون او نسبتاً آشفته و مبهم است و از جمله گفته شده که در اوان جوانی به یکی از مشایخ متصوفه به نام سید حسن پیوست و شیخ مزبور اگرچه «زنگ کفر و سواد بت‌پرستی از لوح سینه او زدود، لیکن عقاید خبیثه صوفیه و کلمات واهیه و دف زدن و رقصیدن و اشعار عاشقانه و عبارت ابلهانه آن فرقه را به او تعلیم» نمود (کرمانشاهی: ۳۴۶). به نظر می‌رسد، نانک در مذهب تلفیقی‌اش از هندوئیسم و اسلام بیشتر در قالب تصوف بهره برده است (حکمت: ۲۲۶).

بنا به روایت سیک‌ها، نانک بعد از آنکه در رودخانه غسل کرد، سر به جنگل نهاد و در آنجا از سوی خدا مورد خطاب قرار گرفت؛ از جمله به او گفته شد: «من با تو هستم؛ من تو را و هرکس نام تو را قبول کند سعادت‌مند ساختم؛ برخیز و برو نام مقدس مرا تکرار کن و دیگران را نیز به اسم مقدس من امر فرما؛ در ترک دنیا ثابت قدم باش و پیوسته به یاد من

مشغول شو» (بایرناس: ۳۰۵). در نهایت، پس از گذشت سه روز از این وحی و بعد از یک روز سکوت، نانک گفت: «هندومسلمانی در کار نیست» (همان: ۳۷۶). او حتی در نحوه پوشیدن لباس هم آیین تلفیقی خود را نشان داد؛ به این صورت که پیراهن برهمنان و خرقة متصوفه را مورد استفاده قرار داد.

بعد از نانک، جانشینان او با عنوان گورو، به معنای معلم یا پیشوا، رهبری سیک‌ها را برعهده گرفتند. در دوره اکبرشاه، امپراتور مغول، گورو رام داس از تسامح و مدارای اکبر استفاده کرد و با زمینی که امپراتور به او داد، در شهر امریتسار (Amritsar)، معبدی با گنبد طلایی در آن ساخت که تا امروز با عنوان معبد طلایی سیک‌ها از اماکن مقدس آن‌ها به شمار می‌آید. آخرین گورو، گوویندراي (Govindrai) لقب سینگ (شیر) را بر خود نهاد و بعد از او استعمال کلمه سینگ در میان سیک‌ها رایج شد (حکمت: ۳۲۷).

مناسبات پیشوایان سیک با جانشینان اکبر چندان دوستانه نبود؛ چنان‌که جهانگیر فرزند اکبر، گوروارجان را به بدترین وجهی کشت (جان ناس: ۳۱۲). گوروارجان به فرزندش هارگویند، گوروی ششم وصیت کرد «که به تخت خود با اسلحه کامل قرار بگیرد و سپاهی را برای دفاع از نفس و قوم فراهم» سازد (همان). از این زمان، کشمکش میان سیک‌ها و امپراتوری مغول تا دوران فرخ سیر (۱۷۱۳ - ۱۷۱۹) با شدت و ضعف ادامه یافت. در این دوران، سیک‌ها که به دلیل برخوردهای امپراتوری گورکانی، کینه عجیبی نسبت به مسلمانان داشتند، شروع به اذیت و آزار آن‌ها کردند. در نتیجه، امپراتور فرخ سیر هم بسیاری از سیک‌های افراطی را دستگیر و با غل‌وزنجیر به شاه‌جهان‌آباد آورد و اعدام کرد (کرمانشاهی: ۳۴۷).

زوال و ضعف امپراتوری مغول به‌ویژه بعد از محمدشاه، بار دیگر به سیک‌ها به‌ویژه در پنجاب مجال داد تا تحرکات خود را علیه مسلمانان آغاز کنند. اقدامات سیک‌ها، درخواست علمای مسلمان از قدرت نوظهور ابدالی در افغانستان برای مقابله با آن‌ها را به‌دنبال داشت که حاصل آن، حمله احمدشاه ابدالی به پنجاب و قتل عام سیک‌ها، غارت و ویرانی معبد طلایی آن‌ها بود (mahmood, P: 108). با این‌همه، در پی ضعف حکومت ابدالی بعد از زمانشاه درانی، امارت‌های فتوَدالی‌گونه سیک تحت سیادت افغان‌ها در پنجاب شکل گرفت که حکومت رنجیت سینگ مطرح‌ترین آن‌ها به شمار می‌رفت. سرانجام، آرمان دیرینه سیک‌ها محقق گردید و در سال ۱۷۹۹م، رنجیت سینگ با استفاده از ضعف افغان‌ها، لاهور

پایتخت پنجاب را گرفت و با عنوان مهاراجه به تخت سلطنت نشست. رنجیت طی ده سال جنگ و کشمکش توانست دیگر حکام سیک را تابع خود کرده، قدرتش را در سراسر پنجاب گسترش دهد (Schmidt, p: 66). همچنین، به تدریج مناطقی چون: ملتان، امریت‌سار که مرکز دینی سیک‌ها محسوب می‌شد و نیز جامو و کشمیر و نقاط دیگر را به تصرف خود درآورد. حاصل فتوحات رنجیت سینگ امپراتوری بود که در زمان مرگش از سند تا هیمالایا و از رودخانه ستلج تا ارتفاعات سلمان امتداد داشت. رنجیت سینگ گذشته از آن که خود بر همه امور حکومت خود دخالت داشت، با توسعه ساختار کهن اداری پنجاب و برقراری امنیت، به شکوفایی تجارت در قلمرو خود اهتمام ورزید. همچنین گذشته از آنکه اقدامات هوشمندانه‌اش موجبات توسعه کشاورزی را فراهم ساخت، در عرصه نظامی نیز به کمک فرانسویان، ارتشی منظم متشکل از سواره‌نظام، پیاده‌نظام و یگان توپخانه را به وجود آورد (Ibid).

تشکیل حکومت در میان سیک‌ها بیشتر مدیون پیوند دین و سیاست بود که توسط جانشینان گورو نانک تحکیم یافته بود. البته، تلفیق اسلام با هندوئیسم در آیین سیک به این فرایند کمک کرده بود و آن را به صورت یک دین جهادی درآورده بود. در زمینه برخورد با مسلمانان ظاهراً خود رنجیت سینگ نوعی انعطاف‌پذیری داشت؛ چنانچه قاضی نظام‌الدین را به ریاست محاکم قضایی مسلمانان منصوب کرد و فرماندهی قلعه لاهور را به عهده فردی مسلمان به نام امام‌بخش خان گذاشت. همچنین، در رأس توپخانه سنگین و افسران ارشد پیاده‌نظام، تعدادی از مسلمانان قرار گرفتند. حتی طبیبان دربار رنجیت سینگ هم کسانی چون خلیفه نورالدین و عزیزالدین انصاری، مسلمان بودند. با وجود این، امرای محلی و توده‌های سیک جهت انتقام‌گری از طبقه مسلط پیشین و ایجاد جامعه یکپارچه سیک‌نشین، رفتاری سخت در قبال مسلمانان پنجاب پیش گرفتند. گاه فشار سیک‌ها به اندازه‌ای بود که برخی از مردم با عوض کردن اسم خود می‌کوشیدند تا از تعرض آنان در امان بمانند.

بنا به گفته امرنات، سوانحن‌نگار دربار رنجیت سینگ، انگلیسی‌ها بین سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۸، با تحفه‌ها و هدایای بسیار به دربار سلطان سیک آمدند. هدف آنها ضمن نفوذ در دربار مهاراجه، جلب موافقت او برای جلوگیری از تهاجم افغان‌ها از طریق پنجاب به هند بود (امرناات: ۴۳۰). انگلیسی‌ها تقویت و درعین حال وابسته نمودن دولت سیک برای ایجاد

یک منطقه مستحکم حایل بین افغانستان و هند را در رأس سیاست خود قرار دادند. با وجود این، رنجیت سینگ که پایه دولت مستقل و قدرتمندی را ریخته بود، ضمن آنکه در سیاست‌های منطقه‌ای فعال بود، در عین حال تا جای ممکن کوشید که آلت دست انگلیسی‌ها نباشد؛ به همین دلیل، انگلیسی‌ها در راستای کنترل دربار مهاراجه، یکی از شیوه‌های خود را که وابسته نمودن شخصیت‌های درباری بود، اجرا کردند و بر این اساس، متوجه خاندان فقیر گردیدند. فقیر سید غلام‌محمی‌الدین، سه پسر به نام فقیر سید عزالدین، سید امام‌الدین و سید نورالدین داشت که بین سال‌های (۱۷۹۹ - ۱۸۳۹ م)، در دربار رنجیت سینگ به مقام‌های والایی رسیدند.

ظاهراً انگلیسی‌ها متوجه شدند که این خانواده کلید نفوذ به دربار رنجیت سینگ هستند؛ از این رو، سیل هدایا و نامه‌های دوستانه و محبت‌آمیز از سوی بلندرتبه‌ترین مقامات حکومت وقت انگلیس به سوی آن‌ها روانه شد. ملکه ویکتوریا با ارسال تصویر خودش در قابی بیضی شکل از طلا به فقیرنورالدین، به تداوم رابطه با خانواده فقیر ابراز علاقه نمود. دو فرماندار کل انگلیسی هند، یعنی لرد مینتو (Lord minto) (۱۸۰۷ - ۱۸۱۳) و لرد امهرست (lord Amherest) (۱۸۲۳ - ۱۸۲۸) هم به آن‌ها هدایایی پرداختند (ذکرگو، ص ۲۳). نکته جالب آنکه بعد از سقوط حکومت سینگ‌ها دیگر نامی از این خانواده برده نمی‌شود. گذشته از آن، یک افسر انگلیسی به نام کلارد مارتین در سال ۱۸۳۳ م به پنجاب وارد شد و دوستی عمیقی با رنجیت سینگ برقرار کرد که تا آخر حیاتش تداوم یافت. ظاهراً تحت تأثیر هم‌بین انگلیسی بود که پادشاه سیک در راستای سیاست انگلیسی‌ها، سپاهی را به افغانستان برای حمایت از شاه‌شجاع گسیل داشت (غبار، ص ۴۳۱).

با مرگ رنجیت سینگ در سال ۱۸۳۹ م و به دنبال آن اختلافات جانشینی در بین فرزندان مهاراجه، حکومت سیک دچار آشفتگی شد؛ به طوری که از پادشاهی آن‌ها چیزی جز نام نماند. کشمکش‌های جانشینی که انگلیسی‌ها در استفاده از آن حرفه‌ای شده بودند، به آن‌ها مجالی داد تا در قلمرو رنجیت سینگ، دوست و متحد سابق خود مداخله کنند (David, P: 1266). داستان کهنه تکرار شد؛ ابتدا نماینده انگلیسی در دربار پنجاب مستقر گردید و به دنبال آن ارتش کمپانی به بهانه حفظ امنیت در نواحی جنوب رود سوت لج، به عملیات نظامی پرداخت (گاردنر، ص ۴۸). در نهایت، انگلیسی‌ها طی جنگ‌های خونین «مودکی» و نبرد «چیلیان والا» (۱۸۴۹ م) توانستند به حکومت دهولیب سینگ آخرین شاه سیک خاتمه

دهند (Srivastava, P: 2).

انگلیسی‌ها در جنگ با سیک‌ها از حمایت مسلمانان پنجاب و حکومت‌های همسایه مسلمان نظیر بهاولپور برخوردار گردیدند و با سلطه بر پنجاب به منزله یک نیروی رهایی-بخش برای مسلمانان ظاهر شدند. گذشته از آن، با سروسامان بخشیدن به مالیات‌ها و عواید این مناطق، تنها با بخشی از آن به اقداماتی چون ساخت راه‌ها، کانال‌های آبیاری، تأسیس مدارس و... اهتمام ورزیدند و موجبات وفاداری مردم پنجاب را به خود حتی در جریان شورش بزرگ ضد انگلیسی ۱۸۵۷م فراهم آوردند.

۳. تجدد و نوگرایی در سند و پنجاب

سلطه انگلیس به‌عنوان قطب اصلی تحولات اروپای عصر جدید بر هند، در کنار استعمار و استثمار، اسباب آشنایی اقوام مختلف شبه‌قاره هند را با رهاوردهای گوناگون فکری، علمی و فناوری نوین غربی نیز فراهم ساخت. با این همه، مهم‌ترین مراکز تجمع مسلمانان شبه‌قاره یعنی سند، پنجاب، بلوچستان و کشمیر، دو قرن دیرتر از بنگال، بمبئی و نواحی دیگر، سلطه استعمار و در کنار آن ساختار شهرنشینی رو به تکامل غربی را تجربه کردند. از جمله اقدامات انگلیسی‌ها بعد از سلطه بر سند و پنجاب، تأسیس مدارس متعدد و نیز چندین دانشگاه بود. در این زمینه، می‌توان به دانشگاه لاهور اشاره کرد که در سال ۱۸۶۴م، دوپست‌وپنجاه دانشجو در آن مشغول تحصیل بودند. انگلیسی‌ها، به‌لحاظ ساختار اجرایی، منطقه را به بخش‌های اداری جداگانه تقسیم کرده، برای هر بخش اداری منظم جهت امور قضایی، مالی، اداری به وجود آوردند. از دیگر اقدامات آن‌ها، در کنار تأسیس مراکز متعدد پلیس برای استقرار امنیت، ایجاد ادارات شهرداری برای «آراستگی شهرها» بود (خداداد خان: ۱۶۴). همچنین در سال ۱۸۶۰م، «ارابه دختانی» (قطار) و «فرودگاه استیشن» (ایستگاه راه‌آهن) را در مناطق مختلف تأسیس کرده (همان، ص ۱۷۱) و سه سال بعد با «تار برقی» (تلگراف) همه شهرهای سند را به هم متصل ساختند. جالب آنکه چند عکاس از اروپا به سند آمده، «تصاویری از مردمان ذی‌احترام گرفته» و در آنجا ماندگار شدند (همان: ۱۷۶).

انگلیسی‌ها در کراچی که شهر قدیم آن «بندری بسیار کوچک و وضع شهر و عمارت‌های آن مثل ایران دارای کوچه‌های تنگ و عمارت‌های پست و دکان‌های کثیف بود»، در کنار

بافت قدیمی، شهری جدید طراحی کرده و بناهایی مدرن در آنجا ساختند. در نهایت، با ایجاد راه آهن و به خصوص با عمیق کردن سطح دریا امکان تردد وسیع کشتی های تجاری و تفریحی را نیز به این بندر فراهم آوردند. این شهر، گذشته از راه آهن، از کالسکه های بخار، کلیساهای بزرگ، عمارت های عالی، باغ های خوب و کوچه ها و خیابان های وسیع نیز برخوردار بود (پیرزاده: ۱۱۹). به هر روی، انگلیسی ها با اقدامات متنوعی چون طرح های آبرسانی، حمل و نقل مدرن، اجرای قوانین مدنی، ادارات دادگستری، تأسیس مدارس و دانشگاه های متعدد (kulke, pp: 248-253)، با گسترش و شکوفایی شهرنشینی در سند به محوریت شهر کراچی، و در پنجاب به محوریت شهر لاهور، بنیادهای پاکستان مدرن را فراهم ساختند.

از دیگر عواملی که در پیدایش قشر نخبگان مسلمان غربگرا تا تأثیر اساسی داشت، اقدامات سید احمد خان (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸ م) در هند بود. در واقع، هر چند هند در نیمه دوم سده نوزدهم با داشتن شانزده دانشگاه، مقام ممتازی را در آسیا و در سطح بس یاری از کشورهای جهان داشت (Bardby, P: 23)، اما سهم دانشجویان مسلمانان از آن بس یار اندک بود. سید احمد خان متفکر مسلمان که بخش وسیعی از مشکلات مسلمانان را از نبود اهتمام آن ها به آموزش جدید ناشی می دانست، با اقداماتی چون تأسیس کالج شرقی انگلو-اسلامی^۱ در سال ۱۸۷۸ م (waines, P: 222) و برگزاری کنفرانس آموزش مسلمانان در سال ۱۸۸۶ م، در صدد گسترش هر چه سریع تر آموزش در میان مسلمانان برآمد. اقدامات او در عرصه گسترش علوم نو در میان مسلمانان نتایج درخشانی داشت و طیفی از روشنفکران را - چه در پیروی از او و چه در نقدش - به وجود آورد که جهت دفاع از منافع مسلمانان شبه قاره وارد میدان شدند.

همچنین، اقدامات سید احمد خان، مسلمانان را قادر ساخت بسان تشکیل حزب کنگره توسط روشنفکران هندو (۱۸۸۵ م)، مسلم لیگ را در سال ۱۹۰۸ م به وجود آورند که رهبری آنان را تا استقلال برعهده گرفت. بدین سان، آموزش جدید غربی در اواخر سده نوزدهم و ابتدای سده بیستم، قشری تحصیل کرده در میان مسلمانان را به وجود آورد که بخشی از آن ضمن وفاداری به اسلام و دفاع از آن به شیوه خودش، به هم گرایی با استعمار انگلیس

۴. این دانشگاه، در سال ۱۹۲۰ م به «علیگه» تغییر نام یافت.

پرداختند که درک عوامل این سازش و همکاری چندان دشوار نیست. در واقع هندوها، دیرزمانی بود که با جذب رهاوردهای غربی و تطبیق آن با فرهنگ و سنتی بومی خود ساختار اداری و حکومتی هند را سنگر به سنگر فتح کرده بودند و در میان آن‌ها، رهبرانی تحصیل کرده و زیرک برای مبارزه با استعمار انگلیس پدید آمده بود. از سوی دیگر، با گسترش ناسیونالیسم هندو که بخشی از آن، به تحریک خود انگلیسی‌ها برای تفرقه انداختن بین هندوها و مسلمانان صورت گرفته بود، در نیمه دوم سده نوزدهم، نتیجه معکوس داد و دامن مسلمانان و انگلیسی‌ها را گرفت که هر دو از دیدگاه آنان بیگانه محسوب می‌شدند. انگلیسی‌ها تلاش کردند تا با تقویت مسلمانان به مقابله و مهار هندوها بپردازند؛ اندیشه‌ورزان مسلمان هم که با گسترش انحصارطلبی و موج ناسیونالیسم هندی شانس چندانی برای اقلیت مسلمان در هند نمی‌دیدند، به هم بین دلیل، به تعامل با انگلیسی‌ها پرداختند. تا اندازه‌ای می‌توان گفت پاکستان، مرده ریگی که از آن می‌راث وسیع امپراتوری گورکانی نصیب مسلمانان شبه‌قاره شد، حاصل این تعامل بود.

۴. جنبش پاک‌دینی در سند و پنجاب

جنبش پاک‌دینی شبه‌قاره با هدف پیراستن اسلام هند از عناصر زاید و غیر اسلامی به خصوص هندوئیسم به‌طور عمده در واکنش به التقاط دینی اکبرشاه (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م) بنا قرار دادن اسلام حجاز اهمیت یافت (شیال: ۳۸). با این همه، آغاز نفوذ گسترده این جریان در شبه‌قاره به دنبال اعدام شاهزاده داراشکوه (۱۶۵۹ م) حامی مدارا با ادیان مختلف، و روی کار آمدن برادر متعصبش اورنگ زیب (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ م) به وقوع پیوست. پاک‌دینی بعد از اورنگ زیب، توسط شاه‌ولی‌الله دهلوی (۱۷۰۳ - ۱۷۶۲ م) که چون محمدبن عبدالوهاب (۱۷۰۳ - ۱۷۹۲ م) بنیان‌گذار جنبش وهابیت در فضای گفتمان احیای دین و نیز پاک‌دینی حجاز متأثر از اندیشه ابن تیمیه آموزش دیده بود (فقیه‌ی: ۱۵۷)، در مدسه رحیمیه دهلی دنبال شد.

شاه‌ولی‌الله به‌عنوان پیشرو جریان‌های پاک‌دینی شبه‌قاره موفق شد مفاهیم اسلامی - چون: خلافت، دارالحدود، دارالسلام، جهاد، هجرت و... را به‌شکلی پررنگ به عصر جدید وارد نماید. فرزندش شاه‌عبدالعزیز (۱۷۴۶ - ۱۸۲۴ م) معتقد بود با توجه به آلت دست شدن پادشاه مسلمان گورکانی توسط انگلیسی‌ها، هند دیگر دارالاسلام نیست؛ بنابراین به تبیین

شرایط دارال‌الحرب پرداخت. درست است که نام برده به جهاد علیه انگلیسی‌ها نپرداخت، اما با فتاوا و دیدگاه‌های خود در مدرسه رحیمیه، نظیر دارال‌الحرب خواندن هند، اسباب سر درگمی و آشفتگی انگلیسی‌ها را فراهم ساخت. به نظر می‌رسد، او با پرهیز دادن مسلمانان از همکاری با انگلیسی‌ها و نپذیرفتن ابعادی از فرهنگ غربی (Alhaqq, p: 15)، نوعی سیاست مقاومت منفی را نیز ترویج کرد. تحول عمده در اواخر زندگی شاه‌عبدالعزیز، تقسیم جریان پاک‌دینی به دو شاخه جهادی تحت رهبری سید احمد بریلوی (۱۷۸۶ - ۱۸۳۱م) و شاخه علمی و فرهنگی پیرو سنت مطالعاتی و تبلیغی شاه‌ولی‌الله در مدرسه رحیمیه بود.

سید احمد بریلوی، منطقه پتنه در بیهار یعنی شمال غرب هند را (جایی که غالباً قبایل افغان در آن سکونت داشتند) مرکز خود قرار داد و در ارتباط با حجاز به نشر عقاید وهابیت در شبه‌قاره پرداخت (Banu, p: 39). هرچند او نام جنبش خود را طریق‌المحمدیه نهاد تا علاقه‌اش را به راه و منش پیامبر نشان دهد (Marty: 303E)، اما تأکید او و هوادارانش بر اصل جهاد باعث شد که جنبش او بیشتر به‌عنوان مجاهدین شناخته شود. سید احمد که بعد از بازگشت از سفر حج ۱۸۲۳م با برگزیدن لقب امیرالمؤمنین خلافت خود را اعلام کرده بود (Ariomand, p: 197)، به دو دلیل عمده متوجه پنجاب شد: یکی نجات مسلمانان از آزار و اذیت سیک‌ها و دیگری آنکه قصد داشت با تکیه بر اصل قرآنی هجرت، با تشویق مسلمانان مناطق تحت سلطه انگلیسی‌ها یا دارال‌الحرب، برای هجرت به پنجاب و با الحاق سند - که حدود سه‌چهارم جمعیت آن مسلمان بودند (هاردی: ۱۶) - و به‌دنبال آن، با اخراج سیک‌ها از پنجاب، قلمرویی برای خلافت خود دست و پا کند. به‌هرروی، پیروزی اولیه‌اش بر سیک‌ها در جایی به نام آکوره، باعث شد بسیاری از علما و امیران محلی مسلمان با او با عنوان «امیرالمؤمنین» بیعت کنند و بدین ترتیب، سید احمد در عمل حکومت اسلامی کم‌دوام خود را تأسیس کرد (ندوی: ۴۱۱).

هرچند در نهایت، شکست و شهادت سید احمد در جنگ نهایی با سیک‌ها (۱۸۳۱م) رؤیای او مبنی بر تشکیل دارالسلام را بر باد داد. با این‌همه، جنبش او در گسترش وهابیت و مفاهیمی چون: جهاد علیه کفار، اندیشه خلافت در شبه‌قاره، به‌ویژه در انتقال آن به مراکز مهم تجمع مسلمانان، یعنی سند، پنجاب و نیز در میان ایل‌های افغانستان و بلوچستان، نقش اساسی ایفا کرد. در این راستا، می‌توان به نهضت حران به رهبری سید صبغت‌الله‌شاه ثانی اشاره کرد که اندیشه‌های جهادی سید احمد شهید را تا تأسیس دولت پاکستان ادامه داد.

(خداداد خان: ۲۵۹).

به دنبال شکست شورش بزرگ هندوستان در سال ۱۸۵۷م، بخش وسیعی از پیروان سنت مدرسه رحیمیه به این نتیجه رسیدند که نمی‌توان با اهرم جنگ و جهاد با انگلیسی‌ها رودررو شد؛ چراکه قدرت و سلطه آن‌ها شکست‌ناپذیر می‌نمود؛ در نتیجه، این جریان به سنت شاه‌عبدالعزیز بازگشت؛ به همین دلیل، یک دهه بعد از شکست شورش و انهدام مدرسه رحیمیه، تعدادی از علما و شخصیت‌ها در شهر دئوبند جمع شدند و مدرسه دئوبند را تأسیس کردند (Shan, p: 27). یکی از کانون‌های فعالیت دئوبند سند و پنجاب بود. البته بعدها تأسیس مدرسه اشرف‌آباد منجر به گسترش پیش‌ازپیش فعالیت‌های آن در میان قبیله‌های افغانستان و بلوچستان پاکستان (Jaffrelot, p: 224) و ایران گردید.

از ویژگی‌های عمده گرایش‌های متعدد جریان پاک‌دینی که بر بستر اندیشه‌های شاه‌ولی‌الله شکل گرفته، بحث ارتباط آن‌ها با وهابیت بود؛ همچون جنبش اهل حدیث که در نیمه دوم سده نوزدهم و به موازات دئوبند و تحت تأثیر وهابیت به وجود آمد. در رأس این گروه، افرادی چون نذیرحسن و صدیق‌حسن خان قرار داشتند که مکتب حنفی و سایر مکتب‌های فقهی اهل سنت را رد کردند و اعتقاد داشتند که منبع قوانین اسلامی قرآن و حدیث است (Jaffrelot, p: 224). از دید آن‌ها اجتهاد امری محسوب می‌شد که هر مسلمان با استعداد، قادر به استنتاج آن از قرآن و حدیث بود. این گروه که ظاهراً از سال ۱۸۶۴م تحت رهبری نذیرحسن با وهابیت ارتباط برقرار کرد، گذشته از آنکه قایل به تصفیه و پالایش اسلام از عناصر ناخالص بود، مانند وهابیت با رد تصوف و تشیع، احیای آموزه‌های دینی ابن تیمیه را سرلوحه خود قرار داد. در نهایت، این جریان هم مانند وهابیت نسبت به مسلمانانی که دیدگاه آن را قبول نداشتند، نظر چندان مثبتی نداشتند. در آغاز قرن بیستم، از جماعت اهل حدیث، گروهی انشعابی به نام جماعت اهل القرآن تشکیل شد که صرفاً قرآن را تنها منبع شریعت و عمل اسلامی می‌دانست و حتی سنت پیامبر را هم به عنوان منبع شریعت کنار گذاشت. در نهایت می‌توان به جنبش بنیادگرای متأخرتر جماعت اسلامی اشاره کرد که تحت رهبری ابوالاعلی مودودی شکل گرفت (عزیزاحمد: ۱۹).

در ابتدای سده بیستم جنبش خلافت (۱۹۱۸ - ۱۹۲۴) که در حمایت از امپراتوری عثمانی در مقابل بریتانیا صورت گرفت، باعث دوستی بعضی از علما با متفکرانی دارای تحصیلات غربی گردید؛ بقولی «در درخشش، نور دیدند که آن قدرها هم که خیال می‌کردند،

بی‌شبهت به یکدیگر نیستند» (Iqbal, p: 34). با این همه، به دنبال شکست عثمانی از انگلیس و هم‌پیمانانش در جنگ جهانی اول و لغو خلافت عثمانی توسط کمال آتاتورک، رهبران جنبش پاک‌دینی بار دیگر سرخورده از سیاست، به فعالیت علمی و تبلیغی پرداختند. به دنبال این تحول، هدایت امور بیشتر به دست تحصیل‌کرده‌های غرب‌گرا و پیروان سید احمد خان افتاد. در واقع برخلاف جناح میانه‌رو، مسلم لیگ که در جنبش خلافت به همکاری با جنبش پاک‌دینی پرداخت، طیفی از روشنفکران غرب‌گرا از جمله محمدعلی جناح - که تحصیل‌کرده نظام آموزشی لیبرال و سکولار انگلیس بودند (Sathasivam, p: 2) - مانند خود سید احمد خان اعتقادی به جنبش خلافت نداشتند و در جهت رسیدن به اهداف خود به انگلیسی‌ها وفادار ماندند.

محمد اقبال شاعر و اندیشه‌ورز مسلمان و رئیس مسلم لیگ (۱۹۳۰م)، نخستین گام را بعد از سید احمد خان در جهت جدایی مسلمانان و هندوها برداشت (Ibid, p: 3). در همین سال چودری رحمت‌علی، مسلمان هندی تحصیل‌کرده کمبریج، طرح فدراتیو ده استان مسلمان‌نشین را که قرار بود نامش پاکستان گذاشته شود، ارائه نمود. در نهایت، محمدعلی جناح که با وجود جنبش خلافت عمیقاً تحت تأثیر کمال آتاتورک و رژیم لائیک او قرار داشت (Cohen, p: 26)، کار را به انتها رساند و در سال ۱۹۴۷م، دارالسلام پاکستان را تأسیس کرد.

نتیجه‌گیری

انگلیسی‌ها برای سلطه بر سند، نخست در قالب معاهده‌های تجاری، سیاسی و تعهدهای سنگین ناشی از آن‌ها، سپس با استفاده از اختلافات داخلی امرای سند و نگرانی آن‌ها از خطر حکومت سیک، حکام آن را تحت‌الحمایه خود کردند. در نهایت، سال ۱۸۴۳م مطابق با سیاست کلی خود در شبه‌قاره مبنی بر حذف حکومت‌های وابسته و استقرار حاکمیت مستقیم خود، کنترل سند را به دست گرفتند. پنجاب که نیمی از جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند، از اواخر سده هجدهم شاهد تشکیل حکومت مقتدر سیک بود. انگلیسی‌ها با استفاده از روش‌های دیرینه خود از جمله پرداخت هدیه به درباریان مؤثر و به‌کارگیری آن‌ها در راستای اهداف خود، بهره‌گیری از اختلافات جانشینی و در نهایت، به کمک نیروی نظامی به حکومت سیک‌ها خاتمه بخشیدند. آزار و اذیت مسلمانان پنجاب

توسط سیک‌ها که در راستای ایجاد جامعه‌ای یکپارچه سیک‌نشین صورت گرفت، گذشته از آنکه باعث استقبال و همکاری مسلمانان با انگلیسی‌ها در براندازی حکومت سیک شد، آن‌ها را به عنوان نیروی رهایی‌بخش برای مسلمانان پنجاب نیز مطرح ساخت.

سند و پنجاب تحت سلطه انگلیسی‌ها با شکل‌گیری و رشد دو نگرش متفاوت و متضاد مواجه گردید: یکی جریان پاک‌دینی که متأثر از افکار شاه‌ولی‌الله و مدرسه رحیمیه و در پیوند با وهابیت حجاز، پیراستن اسلام هند از عناصر التقاطی به خصوص هندوئیسم را وجه همت خود قرار داد؛ این جریان در نهایت به دو شاخه جهادی و شاخه علمی و فرهنگی تقسیم شد. هرچند، شاخه جهادی به رهبری سید احمد بریلوی که با تأکید بر جهاد به دنبال تأسیس خلافت اسلامی بود، نتوانست در سند و پنجاب حکومت اسلامی ایجاد کند؛ اما تفکر پاک‌دینی متأثر از وهابیت حجاز را در این منطقه گسترش داد. شاخه علمی و تبلیغی نیز بعد از شکست در قیام ۱۸۵۷م و سرخوردگی ناشی از آن به تأسیس مدرسه دثوبند با پیروی از الگوی مدرسه رحیمیه پرداخت. مدرسه دثوبند از طریق تربیت طلاب و مبلغان، به نشر آموزه‌های بنیادگرایانه خود - که در یک روند تکاملی بیش‌ازپیش با وهابیت حجاز پیوند می‌خورد - در میان مسلمانان سند و پنجاب و نیز قبیله‌های بلوچستان و افغانستان پرداخت.

نگرش دیگر، جریان غرب‌گرا بود که تحت تأثیر عواملی چون گسترش شهرنشینی و نوسازی این دو منطقه مطابق با الگوهای غربی توسط انگلیسی‌ها و کوشش‌های سید احمد خان در گسترش آموزش جدید به وجود آمد. این جریان از طریق تعامل با انگلیسی‌ها و با استفاده از تقابل آن‌ها با هندوها، کشور پاکستان را که جنبش پاک‌دینی شاخه مجاهدین در ایجاد آن شکست خورده بود، به وجود آورد. باین‌همه، دغدغه برهم خوردن احتمالی موازنه قدرت به نفع نگرش‌های مبتنی بر پاک‌دینی که امروزه بیشتر با عنوان بنیادگرا، معادل «fundamentalism» شناخته می‌شوند، همواره از مسائل اساسی پاکستان و منطقه به شمار آمده است.

منابع

الف. فارسی

- احمد، عزیز (۱۳۶۶)، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی، تهران: انتشارات کیهان.
- امرنات (۱۹۲۸ م)، *ظفرنامه رنجیت*، طبع لاهور.
- بایرناس، جان (۱۳۸۳)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حاجی پیرزاده (۱۳۶۰)، *سفرنامه*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، با مقدمه ایرج افشار، جلد اول، چاپ دوم.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۷۷)، *بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و هندوستان از ادوار باستان تا عصر حاضر*، تهران.
- خداداد خان (۱۳۱۸ ق)، *لب تاریخ سندهی*، سندهی ادبی بورد، حیدرآباد.
- دولافوز، ت. ف (۱۳۱۶)، *تاریخ هند*، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: از نشریات کمیسیون معارف.
- دکرگو، امیرحسین (۱۳۷۶)، «فقیرخانه لاهور؛ گنج نهان و رو به زوال میراث فرهنگی»، نامه فرهنگ، شماره اول، سال هفتم.
- شیال، جمال الدین (۱۳۸۳)، *نهضت‌های اصلاحی شبه قاره هند*، ترجمه و تصحیح و نگارش غلامحسین جهان تیغ، زاهدان: مؤسسه هفت اقلیم شرق.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۶۹)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم: پیام مهاجر.
- فراهانی، محمدحسین (۱۳۶۲)، *سفرنامه*، به کوشش مسعود گلزاری، چاپ اول، انتشارات فردوس.
- فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۴)، *وهابیان*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- کرمانشاهی، آقا احمد (۱۳۷۵)، *مرآت الاحوال جهان نما*، مقدمه علی دولتی، تهران: انتشارات اسناد انقلاب اسلامی.
- گاردنر، براین (۱۳۸۳)، *کمپانی هند شرقی*، ترجمه کامل حلمی و منوچهر هدایتی خوشکلام، تهران: انتشارات پژوهه.

گروسه، رنه و ژرژ دنیگر (۱۳۷۵)، *چهره آسیا*، ترجمه غلامعلی سیار با همکاری پیر روز سیار، چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

مشیر الحسن (۱۳۶۷)، *جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند*، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

معصوم بکری، سید محمد (۱۳۸۲)، *تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی*، به تصحیح عمرین محمد داود پوته، تهران: انتشارات اساطیر.

ندوی، ابوالحسن علی (۱۹۴۸)، *سیرت سید/احمد شهید*، جلد اول و دوم، لکنهو.

هاردی، پیتر (۱۳۶۱)، *مسلمانان هند بریتانیا*، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

ب. انگلیسی

1. Ariomand, Saied (1984) from nationalism to revolutionary islam, edition 1, sunypress.
2. Banu, U.A.B Razia, Akter (1992) islam in Bangladesh, Brill.
3. Bardby, Edward (1970) the university outside europe, Ayer.
4. Baud, Michiel and Rutten, Rosanne (2004) popular intellectuals and social movement, Cambridge university press.
5. Blood, Peter.R (1996) Pakistan A country study, plane publishing.
6. David, Westerlund (1996) questioning the secular state, the world wide, published hurst. Co.
7. Dodwell, henry (1929) the Cambridge history of British Empire, published by cup Archive.
8. dutt, Romesh Chunder (2001) the Economic history of India in the victorianage, routledge.
9. E marty, Martin, scott, r (2004) Fundamentalism comprehend, edition 2, university of Chicago press, usa.

10. Haqq, mushir(1973) Musalman in secular hindostan,delhi,india.
11. Aliqbal, Afzal,(1966) My life fragment , reprint, lahor.
12. jaffrelot, chlistophe (2002) A history of Pakistan and it origin , translated by cillian Beaumont, edition illustrated, anthem press.
13. khan, Adeel (2005) politics of identity: Ethnie nationalism a the state in Pakistan,new delhi ,published by sage.
14. kulke, Hermann and rothermond, Dietmar(1998)history of India , routledge, London and new York.
15. Mahmood, CynthiaKeppley (1997) fighting forfai and nation: Dialogues with sikh militants, university of Pennsylvania press.
16. P. Cohen, Stephen (2004) The Idea of Pakistan, Brookings Institution Press.
17. Komar singh, Nagend(2000) international ency clopaedia of Islamic dynasties continuing severs vol4.Published by Anmol, New Delhi.
18. Sathasivam, kanishkan(2005) Uneasy neighbors , Ashgate publishing.
19. Schmidt, karl (1995)AnAtlas and survy of southa asian history, published by m.E sharpe.
20. shan, Muhammad(2002) education and politics, published by A ph publishing.
21. Srivastava, p.r (2004) Punjab painting, Abhinay publication.
22. thornton, Edward(1859) the history of the british empire in India w.m.HAllen.
23. waines, David (2003) An introduction to islam, cambridge university press.